

شناخت فرد معلم شناخت فرد معلم

اشاره

همکاران فرهنگی، همان طور که می‌دانید یکی از مباحث مورد نظر و پیشنهادی از مرکز برنامه‌ریزی و نیروی انسانی آموزش و پرورش برای آزمون‌های غیرحضوری معلمان در سال تحصیلی جاری، موضوع «آموزش و پرورش در چشم‌انداز ۱۴۰۴» است که تهیه متن مناسب برای آن به عهده مجله رشد معلم نهاده شد. در این زمینه ماسه متن آماده کردیم. متن اول با عنوان «چشم‌انداز جهانی آموزش و پرورش» در شماره ۳ چاپ شد. دو متن باقی مانده را در این شماره و در همین جا می‌خواهیم.

لازم به ذکر است که سه متن فوق در ظاهر ارتباط کاملاً مشخص و مستقیمی با موضوع «چشم‌انداز» ندارند، زیرا آنچه تاکنون در این باره گفته یا نوشته شده عمدهاً کلیاتی است که هنوز به برنامه تبدیل نشده است تا بتوان آن‌ها را مستقیم یا غیرمستقیم به عنوان متن آزمون انتخاب کرد. در عین حال، متن حاضر هر سه به نحوی نگاه به آینده دارند؛ به ویژه مقاله شادروان دکتر حسین عظیمی که چشم‌انداز اقتصاد ایران را بر بستر آموزش و پرورش بررسی کرده و از نمونه‌های نادر در نوع خود است.

رشد معلم

آموزش و پرورش در چشم‌انداز ۱۴۰۴

براساس توافق بین دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی و مرکز برنامه‌ریزی و آموزش نیروی انسانی، در سال تحصیلی جاری، مجله رشد معلم برای دو دوره دانش‌افزایی، متن‌های مورد نیاز را تولید می‌کند:

۱. شناسایی و هدایت استعدادهای دانش آموزان، کد دوره ۹۱۴۰۱۰۱۸ در شماه های ۲ و ۱
۲. آموزش و پرورش در چشم‌انداز ۱۴۰۴: کد دوره ۹۴۱۰۰۴۰۱ در شماههای ۳ و ۴

این موضوع طی نامه شماره ۶۳۷۶/۲۲ ۱۸۰/۹۱ به تاریخ ۴/۴/۹۱ به ادارات آموزش و پرورش سراسر کشور ابلاغ شده است.

پرسیده

دکتر حسین عظیمی

و کشورهای توسعه‌یافته پردازیم و بینیم که وجه اصلی اشتراک توسعه‌یافته‌ها چیست و چه چیزی باعث شده است که این گروه از کشورها در یک مجموعه قرار گیرند. استفاده از روش دوم در شناخت مفهوم توسعه اقتصادی، یعنی روش تاریخی، به این صورت خواهد بود که در بررسی تاریخی بینیم که این مفهوم در چه زمانی و چه دوره‌ای از تاریخ مطرح شده، چرا مطرح شده و چه پدیده‌هایی در همان زمان به صورت هم‌زاد و همراه با این مفهوم مطرح گردیده‌اند، و سپس در طول زمان این مفهوم چه مراحلی از تکوین را گذرانده است. به این ترتیب، زادگاه و مراحل رشد این مفهوم روشن می‌شود و براساس این مطالعه نیز می‌توان

تولید در
کشورهای
توسعه یافته
بر مبانی علمی
و فنی نوین
بشری متکی
است. در حالی
که تولید در
کشورهای
توسعه یافته با
تکایی عمدۀ بر
مبانی علمی و
فنی قدیمی و
سنّتی صورت
می گیرد

و کشورهای توسعه‌نیافرته پردازیم و ببینیم که وجه اصلی اشتراک توسعه‌یافته‌ها چیست و چه چیزی باعث شده است که این گروه از کشورها در یک مجموعه قرار گیرند. استفاده از روش دوم در شناخت مفهوم توسعه اقتصادی، یعنی روش تاریخی، به این صورت خواهد بود که در بررسی تاریخی ببینیم که این مفهوم در چه زمانی و چه دوره‌ای از تاریخ مطرح شده، چرا مطرح شده و چه پدیده‌هایی در همان زمان به صورت همزاد و همراه با این مفهوم مطرح گردیده‌اند، و سپس در طول زمان این مفهوم چه مراحلی از توکین را گذرانده است. به این ترتیب، زادگاه و مراحل رشد این مفهوم روشن می‌شود و براساس این مطالعه نیز می‌توان توسعه اقتصادی را بازشناخت.

گفتیم که در روش اول برای شناخت مفهوم توسعه اقتصادی، باید به سراغ دو دسته کشور که در دنیا عینی به عنوان کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای توسعه‌نیافرته شناخته شده‌اند برویم. و ضعیت این کشورها را مطالعه کنیم، تفاوت‌ها و تشبیهات آن‌ها را بشناسیم و براساس آن‌ها به قضایت پردازیم و جوابی بر این سؤال بیاییم که توسعه اقتصادی جست?

اگر این روش اتخاذ شود مشاهده خواهیم کرد که عواملی مانند اندازه کشور، میزان جمعیت، فراوانی منابع طبیعی و حتی مقدار تولید سرانه نمی توانند معیار و مبنای اصلی تعریف توسعه اقتصادی باشند، چراکه در زمینه این عوامل با نمونه هایی در هر دو دسته کشورها مواجه می شویم که از نظر عوامل طبیعی و جغرافیایی متفاوت هستند. مثلاً کشورهای کوچکی مانند افغانستان یا عراق هستند که توسعه نیافهاند؛ کشورهای کوچکی مانند سوئیس و سوئد هم توسعه یافته اند. از طرف دیگر، کشورهای بزرگی مانند هند هستند که توسعه نیافهاند و کشورهای بزرگی مانند آمریکا یا ژاپن توسعه یافته اند. پس می بینیم که بزرگی یا کوچکی کشور الزاماً به توسعه یافتنگی یا توسعه نیافتنگی آن

موضوع بحث این مقاله، ابعاد پرورشی و فرهنگی مورد نیاز در فرایند توسعه اقتصادی است. لذا می خواهیم به این نکته پیردازیم که ارتباط بین فرهنگ و توسعه اقتصادی چیست؟ کدام ویژگی یا ویژگی های فرهنگی برای تحقق توسعه اقتصادی لازم است و کدام ویژگی یا ویژگی های فرهنگی باعث توقف توسعه اقتصادی می شود. اما قبل از ورود به این مباحث لازم است که ابتداء مفهوم مورد نظر خود از دو اصطلاح «توسعه اقتصادی» و «فرهنگ» را توضیح دهیم. چراکه می دانیم هنوز در جامعه ما اصطلاحات مزبور به صورتی تعریف نشده اند که مورد قبول نسبی عام باشند. این اصطلاحات در اذهان وجود دارد، لذا هر گوینده و نویسنده ای باید برای روشنی بحث، در ابتداء مفاهیم مزبور را تعریف کند.

تعريف‌های توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگ

توسعه اقتصادی مفهومی علمی است. به این اعتبار نمی توان و نباید تعریف این مفهوم را به سلیقه و برداشت های شخصی محدود کرد، بلکه باید به تعریفی علمی از آن پرداخت. به طور خلاصه باید اشاره کنیم که اولاً، مفهوم توسعه اقتصادی مفهومی «عینی» است و نه مفهومی «ذهنی». ثانیاً مفهومی «تاریخی» است نه مفهومی «ازلی و ابدی». لذا برای شناخت این مفهوم از دید علمی می توان از دو روش استفاده کرد: اول، روش مطالعه عینی پدیده توسعه یافته‌گی اقتصادی و دوم، روش مطالعه تاریخی این مفهوم.

در روش اول، راهنمای مطالعه ما این نکته است که کشورهای جهان امروز به دو دسته تقسیم شده‌اند: یک گروه از کشورها را از دید اقتصادی توسعه‌یافته می‌نامیم و دسته دیگر را توسعه‌نیافته. این واقعیت عینی باعث طرح مفهوم توسعه اقتصادی شده است و لذا اگر بخواهیم با استفاده از این روش توسعه اقتصادی را بشناسیم، باید به مطالعه و مشاهده دقیق و موشکافانه کشورهای توسعه‌یافته

فهرست مقالات

درباره به همین نتیجه می‌رسیم که توسعه اقتصادی همان فرایندی است که باعث می‌شود تولید جامعه بر مبانی علمی و فنی نوین متکی شود.

با توجه به اینکه موضوع بحث اصلی ما فرهنگ و توسعه اقتصادی است، در اینجا مجال بیشتری برای پرداختن به این مفهوم نداریم. فقط برای روش‌شن شدن جایگاه اصلی بحث، باید اشاره کنیم که این فرایند از طرق مختلف در کشورهای توسعه‌یافته دنیال شده است. به عبارت دیگر، راه و روش منحصر به فردی برای دستیابی به این فرایند در اختیار نیست، بلکه تجربه تاریخی به ما می‌آموزد که روش‌های متعددی برای این کار در دسترس بوده است. در عین حال، هیچ دو الگویی نیز برای حصول توسعه کاملاً یکسان نیستند. اما در موقعیت کنونی و با توجه به واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی جهان به نظر می‌رسد که توسعه اقتصادی کشورهای در حال تحول، و توسعه‌یافته کنونی، در گرو فراهم آمدن پنج دسته عامل است:

۱. تحول فرهنگی: برای تحقق یافتن توسعه اقتصادی، انسان‌هایی مورد نیازند که ذهن و تگرگش آنها متحول شده باشد. اگر قرار است پایه‌های علمی و فنی تولید، اموروزین شوند، آدمهایی که قرار است این کار را محقق سازند باید از وضعیت کنونی خود متحول شوند و ذهنیت مناسب داشته باشند.

۲. آموزشی: به نظر می‌رسد که تنها انسان متحول شده به لحاظ فرهنگی برای تحقق توسعه اقتصادی کافی نیست. این انسان متحول شده نیازمند تخصص‌های تازه‌ای است و برای این کار باید آموزش‌های ویژه و مناسب توسعه‌یافته داشته باشد. به عبارت دیگر، این انسان باید تخصص شرکت در جریان تولید نوین را هم به دست آورده باشد و لذا آموزش تخصصی و نظام آموزشی عامل مهم دوم در فرایند توسعه اقتصادی است.

۳. سرمایه: باز هم اگر با دقت به موضوع نگاه کنیم می‌بینیم که این انسان متحول شده فرهنگی و مجهز شده به آموزش‌های نوین تخصصی مناسب توسعه نیز برای تحقق توسعه اقتصادی کافی نیست. تولید نوین ابزار نوین می‌خواهد و متکی بر بازارهای ملی و بین‌المللی است و لذا به شبکه‌های وسیع و کارای انساسی نیاز دارد. چنین تولیدی نیازمند زیربنایی قوی و وسیع انرژی است. تولید نوین الزاماً در قالب و بطن مفاهیم تازه‌ای از منابع طبیعی صورت می‌گیرد که نیازمند شناختی مجدد از منابع طبیعی کشور و مهار و تنظیم این منابع با استفاده از دانش و علوم مدرن بشری است. انجام این فعالیت‌ها همگی نیازمند «سرمایه» است. این فعالیت‌ها به روش‌ها و ابزاری احتیاج دارند که بتوانند به نحو مؤثر مازاد اقتصادی جامعه را از مصرف آنی دور سازند و آن را به صورت سرمایه در زمینه‌های اساسی مزبور متمرکز کنند و به این صورت ابزار و زیربنایی نوین را در اختیار انسان متحول شده فرهنگی و مجهز به تخصص توسعه‌یافته پذارند. لذا سویین عامل توسعه اقتصادی عامل انباشت و به کارگیری سرمایه در الگویی متناسب با فرایند توسعه اقتصادی است.

۴. مدیریت: توسعه اقتصادی مستلزم عامل چهارمی است

مریوط نیست. همین مسئله درباره بسیاری از عوامل دیگر، مانند فراوانی یا ندرت منابع طبیعی و مقدار تولید سرانه نیز صادق است.

اگر این فرایند بررسی را ادامه دهیم، نهایتاً خواهیم دید که فقط یک پدیده اساسی است که وجود آن، عامل مشترک بین همه کشورهای توسعه‌یافته ویرعکس فقدان آن، وجه مشترک تمامی کشورهای توسعه‌یافته است. طبیعتاً همین پدیده «عصره و جوهر» توسعه اقتصادی است. پدیده این است: تولید در کشورهای توسعه‌یافته بر مبانی علمی و فنی نوین بشری متکی است. در حالی که تولید در کشورهای توسعه‌یافته با اتکای عمدۀ بر مبانی علمی و فنی قدیمی و سنتی صورت می‌گیرد. این مبانی چیست؟ مبانی مورد بحث در چه صورتی سنتی و در چه زمانی مدرن است؟ به این نکات بعداً اشاره خواهیم کرد. اما اکنون بر این نکته تأکید می‌کنیم که جامعه توسعه‌یافته جامعه‌ای است که اساساً برای تولید به مبانی نوین می‌اندیشد و جامعه توسعه‌یافته هنوز توان این کار را پیدا نکرده است.

مثلاً در یک کشور توسعه‌یافته اگر کسی به فکر تولید قالی باشد، به دنیال این نخواهد بود که به سراغ قالی بافی دستی قدیمی برود، بلکه به سراغ روش‌هایی خواهد رفت که در حداکثر ممکن، انرژی مصنوع را جانشین انرژی دست و بازوی انسان کند. به عبارت ساده‌تر، در تولید نوین انسان عامل خلاق و طراح است و ماشین عامل کار و تولید انرژی برای تولید. در حالی که در جامعه سنتی چنین نیست. در این جوامع، انسان‌ها به نحوی تربیت نشده‌اند که اساس فعالیت خود را بر عامل «خلاقیت، ابداع و طراحی» استوار سازند. جامعه توسعه‌یافته هم طوری سازمان نیافته که امکان ابتکار را فراهم آورد. در کشورهای توسعه‌یافته، حتی وقتی که به علوم هم توجه می‌شود، باز این توجه ناقص و غیردقیق است. مثلاً گاهی به نظر می‌رسد که در این جوامع همان طور که صنعتی شدن تقریباً معادل دسترسی به ابزار پیشرفت‌هه گرفته شده است، علم هم معادل دسترسی به تعداد زیادی کتاب تلقی می‌شود. به هر حال، نکته‌ما، در این قسمت از بحث این است که اگر توسعه اقتصادی را از طریق کاربرد روش اول، یعنی روش عینی مطالعه کنیم خواهیم دید که توسعه اقتصادی معادل است با متکی کردن تولید بر مبانی علمی و فنی نوین.

حال اگر از روش دوم، یعنی از روش تاریخی، هم به مسئله توسعه اقتصادی بگریم، باز هم به همان نتیجه قبلی خواهیم رسید. یعنی با به کارگیری این روش ملاحظه خواهیم کرد که اصطلاح توسعه اقتصادی از زمانی مطرح می‌شود که انقلاب صنعتی ثمریخشی خود را آغاز کرده است.

لذا می‌بینیم که این اصطلاح همراه با تحولات مدرن شدن پایه‌های علمی و فنی تولید مطرح می‌شود. بنابراین، روش است که زادگاه مفهوم توسعه اقتصادی در بطن همان فرایندی است که امروزه به عنوان انقلاب صنعتی شناخته می‌شود و تمامی کشورهایی که توانسته‌اند این تحول بسیار وسیع و عمیق بشری را از سر بگذرانند کشورهای توسعه‌یافته هستند و آنان که از این فرایند دور مانده‌اند توسعه‌یافته‌اند. پس



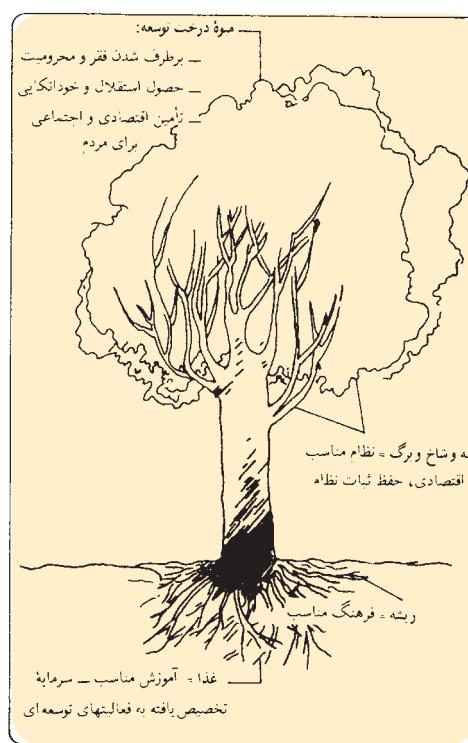
فقر و محرومیت

**اگر قرار است
پایه‌های علمی
و فنی تولید،
امروزی‌شنوند،
آدم‌هایی که
قرار است این
سازند باید
از وضعیت
کنونی خود
متحول شوند و
ذهنیت مناسب
داشته باشند**

**عواملی مانند
اندازه کشور،
میزان جمعیت،
فرآوانی منابع
طبیعی و
حتی مقدار
تولید سرانه
نمی‌توانند معیار
و مبنای اصلی
تعریف توسعه
اقتصادی باشند،
چراکه در زمینه
این عوامل با
نمونه‌هایی در
هر دو دسته
کشورها مواجه
می‌شویم
که از نظر
عوامل طبیعی
و جغرافیایی
متفاوت هستند.
مثلاً کشورهای
کوچکی مانند
افغانستان یا
عراق هستند که
توسعه نیافته‌اند؛
کشورهای
کوچکی مانند
سوئیس و
سوئد هم
توسعه یافته‌اند**

خواهد شد؛ میوه‌هایی که عمدتاً عبارت‌اند از: بروط شدن فقر و محرومیت، حصول استقلال و خودکفایی، متعادل‌تر شدن توزیع درامد، احسان امنیت اقتصادی و اجتماعی برای مردم، از بین رفتن نگرانی‌های روزمره میلیون‌ها خانوار در زمینه تأمین کار و تحصیل برای فرزندان و...

درخت توسعه اقتصادی



تکیه بر این مسائل بدین منظور بود که جایگاه فرهنگ در توسعه اقتصادی را روشن تر کرده باشیم و لذا موقعي که به این بحث وارد می‌شویم، این ایهام ایجاد نشود که به نظر ما توسعه اقتصادی صرفاً در گرو عامل فرهنگی است.

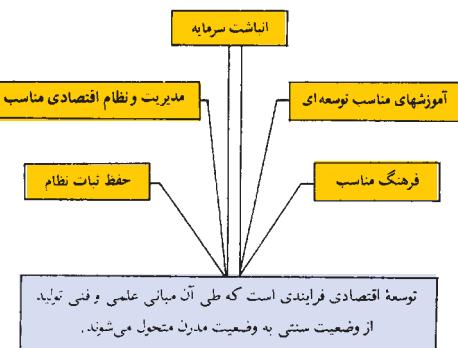
فرهنگ

اکنون باید به بررسی مفهوم فرهنگ در بحث توسعه اقتصادی پردازیم تا پس از آن آماده ورود به بحث اصلی شویم. «فرهنگ» در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی به معانی بسیار متفاوت و متنوعی استفاده می‌شود. هدف ما در این بحث طرح و بررسی انتقادی و علمی همگی این مفاهیم نیست. فقط می‌خواهیم بگوییم که در ادبیات توسعه اقتصادی منظورمان از فرهنگ چیست. لذا در این بحث ادعای نداریم مفهومی که از فرهنگ مطرح خواهیم کرد تنها مفهوم قابل قبول و علمی این اصطلاح است. تأکید می‌کنم که فقط می‌خواهیم منظور خود از این اصطلاح را در بحث توسعه اقتصادی روشن کنیم. به این اعتبار، فرهنگ برای ما به معنی مجموعه‌ای از آراء و عقاید است مشروط به این که این آراء و عقاید دارای دو ویژگی و مشخصه اصلی باشند: ۱. مورد

که تحت عنوان مدیریت و نظام اقتصادی مناسب مطرح می‌شود. فقدان این عامل، باعث اتلاف عوامل قبلی است. مدیریت و نظام مناسب در حقیقت چارچوبی است که امکان بارورشدن تولیدی عوامل فرهنگی، آموزشی و انسانی را فراهم می‌آورد.

۵. ثبات: علاوه بر آن، توسعه اقتصادی فرایندی است بلندمدت و زمانی نسبتاً قابل توجه و طولانی برای تحقق آن مورد نیاز است. لذا لازم است که اصول اساسی و اصلی مدیریت و نظام اقتصادی مورد بحث برای زمان نسبتاً طولانی دارای ثبات باشد. به این ترتیب، پنجمین عامل توسعه اقتصادی عبارت است از حفظ ثبات در نظام و مدیریت اقتصادی. خلاصه بحث‌های فوق در نمودار ۱ تصویر شده است.

نمودار ۱. توسعه اقتصادی و عوامل آن



توسعه اقتصادی مجموعه به هم پیوسته‌ای است و تحقق آن مستلزم سلامت تمامی اجزای مجموعه است. برای درک این موضوع می‌توان به جریان رشد و نمو یک درخت سالم به عنوان مثالی از کارکرد مجموعه‌ای یک پدیده توجه کرد. درخت سالم نیازمند ریشه سالم، آب و کود و هوای کافی و مناسب، تنه و شاخ و برگ سالم است و اگر همگی این عوامل فراهم باشند، درخت با طراوت و شکوفاً خواهد شد. نقص هر یک از این عوامل، کلیت درخت را ناسالم می‌کند و طراوت و شادابی را از آن می‌گیرد. با توصل به این تشبیه می‌توان از درخت نمادین توسعه اقتصادی (شکل رویه‌رو) سخن گفت؛ درختی که ریشه آن فرهنگ مناسب، غذای آن آموزش مناسب و اباحت سرمایه، و تنه و شاخ و برگ آن نظام اقتصادی مناسب و حفظ ثبات این نظام است. لذا نوین شدن پایه‌های علمی و فنی تولید، مستلزم جمع شدن این پنج دسته از عوامل است. تنها با هماهنگی و عملکرد مجموعه‌ای این عوامل است که کشور در جهت توسعه اقتصادی حرکت خواهد کرد. در صورت فقدان این عوامل، اگر مثلاً درامد نفت ایران چندین برابر هم بشود، مسائل بنیادین کشور حل نخواهد شد، یعنی توسعه اقتصادی، که تحقق آن تنها راه حل مشکلات اقتصادی ماست، در گرو کار و تلاش برای فراهم آوردن پنج دسته عوامل مورد بحث است و بس. اگر این چنین توسعه‌ای در کشور ما اتفاق بیفتد، آن‌گاه میوه‌های بسیار مطلوب درخت توسعه نصیب ما

نگرش علمی

«محاسبات و استدلال» انجام شده است. در صورت انجام این کار ملاحظه خواهیم کرد که فقط تعداد انگشت‌شماری از مجموعه رفتارهای ما براساس «محاسبات و استدلال» و قسمت عمده آنها براساس باورهای فرهنگی صورت می‌گیرد. ضمناً این راه می‌دانیم که حتی همان تعداد محدود رفتاری که بر پایه «محاسبه و استدلال» انجام می‌شود نیز خود متأثر از باورهای فرهنگی است.

پس «فرهنگ» پایه رفتارهای انسانی به شمار می‌رود و لذا بخش قابل توجهی از رفتارهای اقتصادی نیز بر این بنیان استوار است. از مطالب فوق چنین برمی‌آید که توسعه اقتصادی مستلزم انجام رفتارهای خاص و ویژه در زمینه‌های گوناگون زندگی انسانی است و به فرهنگ و باورهای فرهنگی وابستگی بسیار زیادی دارد. از اینجاست که در تمثیل درخت توسعه اقتصادی اشاره کردیم که ریشه این درخت، همان «باورهای فرهنگی» است.

به این ترتیب مشخص است که توسعه اقتصادی نیازمند باورهای فرهنگی مناسب و سازگار با توسعه است. سؤال بعدی این است که این باورهای مناسب فرهنگی کدام‌اند؟ آیا فرهنگ‌های جوامع سنتی مناسب توسعه اقتصادی هستند، یا باید دچار تغییر و تحول شوند؟ و اگر باید فرهنگ سنتی متتحول شود، این تحول باید در چه زمینه‌های خاصی صورت گیرد و روند این تحول چگونه است؟

باورهای مناسب فرهنگی عمد و اساسی لازم برای فرایند توسعه اقتصادی را می‌توان در چند مورد محدود مطرح کرد:

- حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه
- باور فرهنگی به برای بر انسانها
- باور فرهنگی به لزوم احترام به حقوق دیگران
- باور فرهنگی به لزوم نظم پذیری جمیع
- باور فرهنگی به آزادی سیاسی
- باور فرهنگی به لزوم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی مربوط به آن و دوری از ریاضت و زهد نامعقول

نگرش علمی

اولین و مهم‌ترین خصیصه‌ای که جریان توسعه اقتصادی از جنبه فرهنگی بدان نیاز دارد این است که باید نگرش علمی بر فرهنگ جامعه حاکم شود. یعنی انسان‌ها باید به مجموعه آرای فرهنگی خود این تفکر را اضافه کرده باشند که هر حادثه‌ای علت یا عالی دارد، هر علت یا هر گروه از علت‌ها قابل کشف است و کشف آنها باید به روش علمی صورت گیرد. روش علمی عبارت است از مشاهده دقیق و موشکافانه، طرح فرضیه، آزمون فرضیه، طرح نظریه علمی، و عدم تعصب غیرعلمی در نظریه علمی. این مجموعه که تحت عنوان نگرش علمی مطرح می‌شود باید به مجموعه آرای فرهنگی جامعه اضافه شود و عناصر ناسازگار با آن در باورهای فرهنگی عقب‌زده شوند تا یکی از زمینه‌های فرهنگی توسعه اقتصادی فراهم آید. به عبارت دیگر، باید اعتقاد عمومی به این باور فرهنگی پیدا شود و برای استفاده از روش علمی نیاز به استدلال نباشد. نگرش علمی می‌گوید هر پدیده‌ای علتی دارد و علت‌ها هم قابل کشف هستند؛ راه کشف علت‌ها هم راه و روش علمی است که مراحل

قبول و پذیرش اکثریت مردم جامعه باشد؛ ۲. پذیرش آن‌ها الزاماً در گرو اقتاع کردن یا شدن در یک بحث و بررسی علمی نیاشد.

مثلاً، در مورد نقش و جایگاه زن در زندگی خانوادگی در جامعه ایران، تقریباً همگی ما دارای آراء و عقاید خاص و مشترکی هستیم. مثلاً معتقدیم که خانه‌داری، آشپزی، نگاهداری و مواظبت از فرزندان... از جمله وظایف دارای دو مشخصه مطرح شده بالاست. یعنی هم اکثریت جامعه این نظر را پذیرفته‌اند و هم برای پذیرش آن به بحث و بررسی علمی نیاز نبوده است. پس از نظر ما، این باور و اعتقاد، باور و اعتقادی فرهنگی است. نمونه‌های بسیار زیادی از این باورها را می‌توانید در نظر مجسم کنید. مثلاً لباس مناسب از نظر شکل و قالب چگونه لباسی است؟ رابطه زن و شوهر در درون خانه به چه صورتی باید باشد؟ رابطه فرزند و مادر باید چگونه باشد؟ جایگاه و مزلت اجتماعی بقال، کارمند، طبیب، روحانی و... چیست؟ در همه این موارد، «باورها» و «اعتقاداتی» داریم که باورها و اعتقادات فرهنگی هستند، یعنی پذیرش آنها نسبتاً عمومی است و در عین حال آنها را پذیرفته‌ایم. اما دلیل این پذیرفتن لزوماً آن نیست که در بحث و بررسی علمی به صحت آنها بپرده باشیم.

در بحث‌های توسعه اقتصادی، وقتی از فرهنگ سخن می‌گوییم، منظورمان مجموعه این باورهاست.

مبانی نظری ارتباط فرهنگ و توسعه اقتصادی

بحث‌های قبلی ما به این نکته می‌انجامد که فرهنگ، مجموعه باورهای فرهنگی، پایه و اساس رفتار انسانی است. به مثال‌های قبلی بازگردیم. گفتم که جامعه ما در زمینه نقش و جایگاه زن در خانواده باورهای فرهنگی خاصی دارد و معتقد است که زن باید امور خانه‌داری، آشپزی، مواظبت از فرزندان... را بر عهده داشته باشد. دقت در این امر بالا فاصله مشخص می‌کند که قسمت اساسی فعالیت و رفتارهای زنان ما براساس همین باور شکل‌گرفته است و اثر بسیار مهم اقتصادی این نوع رفشار هم کاملاً روشن است. اگر به جای این باور اعتقاد می‌داشتمیم که زن و مرد باید هر دو به طور مشترک و یکسان در فعالیت تولیدی خارج از خانه و زندگی داخلی خانواده نقش داشته باشند، جمعیت فعال ما احتمالاً از حدود ۱۳ میلیون نفر فعلی به بیش از حدود ۲۵ میلیون نفر افزایش می‌یافتد و حجم اشتغال کشور شدیداً متفاوت می‌بود. در عین حال، مقدار تولید ملی قابل اندازه‌گیری کشور نیز افزایش بسیار زیادی می‌یافتد. ضمن آنکه ممکن بود رفاه مادی جامعه حتی در سطحی پایین‌تر از سطح فعلی باشد. مثال‌های بسیار ساده‌تری از این وضعیت را نیز می‌توان مطرح کرد.

قسمت اعظم رفتار انسانی، چه رفتار کم اهمیت و چه رفتار بسیار مهم، براساس باورهای فرهنگی صورت می‌گیرد. هر کدام از ما می‌توانیم به اعمال و فعالیت‌هایی که طی یک روز انجام می‌دهیم از این نظر نگاه کنیم، این فعالیت‌ها را بشماریم و بینیم چه تعداد از آن‌ها براساس باورهای فرهنگی ما انجام پذیرفته و چه تعداد از آن‌ها با



فرهنگ فردیت

در تولید نوین
انسان عامل
خلق و طراح
است و ماشین
عامل کار و
تولید انرژی
برای تولید. در
حالی که در
جامعه سنتی
چنین نیست

خاص جوامع سنتی عقب مانده است. نمونه بارز آنها هم نظام «کاست» در هند یا نظام «سرواز» در روسیه قدیم است که بشر را از انسانهای برتر تا نجس تقسیم بندی می‌کنند یا آنها را وابسته به زمین و مزرعهای خاص و جزو اموال یک ارباب به حساب می‌آورند. اگر چنین فکری در جامعه‌ای مدرن مطرح شود، با نگرش علمی مجبور به مطالعه آن می‌شویم، یعنی با نگرش علمی از خود می‌پرسیم: دلیل این مسئله چیست که برخی نجیب‌اند، برخی اصیل‌اند یا از خانواده بزرگ هستند؟ سپس باید مشاهده و بررسی کرد، به آزمون پرداخت و... پس از مطالعه و بررسی دلیلی پیدا نمی‌کنیم و لذا این فرضیه رد می‌شود. خلاصه اینکه باید اعتقاد به برابری انسان‌ها به صورت باورهای فرهنگی در جامعه ریشه بگیرد تا توسعه اقتصادی ممکن شود.

حقوق عمومی

سومین ویژگی فرهنگ مناسب توسعه که با ویژگی قبلی ارتباط دارد، اعتقاد به لزوم رعایت حقوق دیگران است، چرا که اگر به واقع و در عمق باور فرهنگی به برابری انسان‌ها معتقد شدیم، آن‌وقت خودبی خود بر این باور خواهیم بود که سایر مردم هم دارای همان حقوقی هستند که برای خودمان قائلیم. برابری انسان‌ها این امر را الزامی می‌سازد که حقوق دیگران مورد احترام ما باشد و به قول مشهور با این طرز تفکر پا را به اندازه گلیم خود دراز خواهیم کرد و اجازه خواهیم داد دیگران هم با اطمینان به رعایت حقوقشان از تأمين و امنیت برخوردار باشند. در این روند است که مثلاً متوجه خواهیم شد که در مجتمع تصمیم‌گیری و قیمتی تصمیمی براساس این اصل اتخاذ شد، باید مورد احترام اقلیت هم باشد؛ نه اینکه در اقلیت باشیم و باز هم حرف خودمان را بزنیم و کار خودمان را بکنیم و به کار دیگران ظاهراً کاری نداشته باشیم.

نظم‌پذیری

چهارمین خصلت و ویژگی فرهنگی مناسب توسعه اقتصادی این است که لزوم نظم‌پذیری جمعی را به صورت یک باور فرهنگی پذیرفته باشیم. می‌دانیم که در گذشته کشاورزی اگر صبح نمی‌توانست به دلیل سر کار خود حاضر شود، فقط کار خودش چند ساعت عقب می‌افتاد. ولی امروزه در یک سازماندهی توسعه‌ای دیگر این وضعیت وجود ندارد، زیرا کار جمعی است و اگر کسی به موقع حاضر نشود کار نظام مختلف می‌شود. لذا برای تحقق توسعه اقتصادی باید پذیرش نظم‌پذیری جمعی هم به یک باور فرهنگی تبدیل شود.

آزادی سیاسی

پنجمین ویژگی فرهنگی مناسب توسعه اقتصادی اعتقاد فرهنگی به آزادی سیاسی است. اساس بر این است که باید پذیرفت که دولتهای حاکم و سلطه‌خواه، دولتهای قبل از انقلاب صنعتی بوده‌اند. چنین دولتهایی در جوامعی حکومت می‌کردند که بر رده‌بندی انسان‌ها متکی بوده است ولی وقتی انسان‌ها برابر شدند دولت باید الزاماً دولت

آن مطرح شد. به علاوه، به نظریه علمی هم که رسیدیم باید تعصب غیرعلمی نداشته باشیم، یعنی پذیریم که ممکن است آزمون جدیدی نظریه علمی ما را رد کند. نباید به دنبال این بود که اگر آزمونی خلاف نظریه علمی را ثابت کرد، به هر طریق اصرار کنیم که نظریه ما درست است و آزمون مورد بحث اعتباری ندارد و...

اگر نگرش علمی بر جامعه حاکم شود، همه به سادگی درک خواهد کرد که انجام کارهای بزرگ مستلزم زحمت و تلاش در زمینه‌های متعدد و کوچک ولی همراه با صبر و حوصله علمی است، مثلاً به سادگی درک خواهیم کرد که مفهوم توسعه اقتصادی انجام کارهای بزرگ در زمان کوتاه نیست. اگر کسی تصور کند توسعه اقتصادی انجام کارهای بزرگ در زمان کوتاه است، هنوز نگرش علمی پیدا نکرده و در آرزوی دروازه‌های تمدن سهل‌الوصول است و در نهایت سقوط می‌کند. چنین تفکری دروازه‌های تمدن را در کارخانه‌ها و ساختمان‌های بزرگ می‌بیند؛ در حالی که باید در جای دیگری به دنبال دروازه تمدن بود. دروازه توسعه اقتصادی در فرهنگ مناسب و در انسان‌های بزرگ است. اگر چنین عقیده‌ای را پذیریم، بدین معناست که نگرش ما دگرگون شده و تحول یافته است. پس از این تحول در می‌باییم که توسعه اقتصادی مستلزم انجام فعالیت‌های تدریجی، مداوم و قدم‌به‌قدم است، چرا که روش علمی این حوصلت را دارد. کار و فعالیت علمی باید با بررسی و مطالعه و مشاهده دقیق و فراوان و خودداری از قضایت فوری صورت گیرد. لذا توسعه اقتصادی در گرو انجام کارهای کوچک در زمان طولانی است نه کارهای بزرگ نمایان در زمان‌های کوتاه.

در هر حال، حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ جامعه اولین ویژگی مناسب فرهنگی برای توسعه اقتصادی است. بدون وجود این نگرش، هر قدر هم درس بخوانیم فایده‌های ندارد. مثلاً درس می‌خوانیم و اقتصاددان و مشاور وزیر می‌شویم. مشکلی پیدا می‌شود؛ یادمان می‌رود که نظریه اقتصادی و کتاب خوانده‌ایم. از نو به روش سنتی برمی‌گردیم و به تفکر می‌پردازیم که چه باید بکنیم؟ یادمان می‌رود تئوری‌های علمی هم وجود دارد. ممکن است کتابی را دقیقاً خوانده باشیم، اما پس از فارغ‌التحصیلی و به محض وارد شدن در بوئه عمل و آزمایش، به همان روحیه و نحوه عمل قبلی بازمی‌گردیم. دلیل این نوع برخوردها و رفتارها فقدان نگرش علمی در فرهنگ جامعه است.

برابری انسان‌ها

دومین ویژگی فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی این است که این فکر به عنوان تفکری فرهنگی در جامعه ما جا بیندند که انسان‌ها به واقع با یکدیگر برابر هستند، چرا که هر باور فرهنگی متفاوت با آن، باور و اعتقادی غیرعلمی است. اگر فرهنگ علمی باشد، اعتقاد به برابری انسان‌ها هم جزیی از همین فرهنگ خواهد بود. طبق مطالعات علمی، هیچ میان و نگرشی برای رده‌بندی تزادی انسان‌ها و نابرابر دانستن آنها وجود ندارد. نمی‌توان مردم را به شهروندان درجه یک و درجه دو و سه و چهار تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی‌ها

طبق مطالعات علمی هیچ میان و نگرشی برای رده‌بندی تزادی انسان‌ها و نابرابر دانستن آنها وجود ندارد. نمی‌توان بر مبنای مطالعات علمی، مردم را به شهروندان درجه یک و درجه دو و سه و چهار تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی‌ها

فرهنگ فردیت

فرهنگ را متحول کرد؟ برای حل این معما و مشکل یکی از ویژگی‌های مجموعه‌های باور فرهنگی را محل را نشان می‌دهد. قبلاً گفتیم که فرهنگ‌ها، مجموعه‌های متضادی از آرا و عقاید هستند. بنابراین، راه تحویل فرهنگی در این نکته نهفته است که آن را در خود این فرهنگ‌ها جست‌وجو کرد. شکل‌های خاص و ویژگی‌های فرهنگی مناسب را در فرهنگ ملت یافت و آن را تقویت و بر کل فرهنگ حاکم کرد. فرهنگ ایرانی، هم به نگرش علمی اعتقاد دارد و هم به قضا و قدر معتقد است و هم به ریاضت و هم به ارج نهادن تلاش برای تأمین زندگی بهتر اعتقاد دارد. اکثر فرهنگ‌های دیگر هم همین خصلت‌ها را دارند. در این وضعیت، هنر برنامه‌ریز توسعه و هدایت‌کننده جامعه این است که در فرهنگ جامعه خود جست‌وجو کند و اجزای مناسب را بیابد و آن‌ها را تعریف و تقویت و اجزای نامناسب را به تدریج تضعیف کند. کشورهای دیگر هم از همین طریق توسعه پیدا کرده‌اند. اروپا قبل از انقلاب صنعتی شاهد دویست سیصد سال دوره رنسانس فرهنگی بوده است. رنسانس فرهنگی اروپا همان نویزایی و بازسازی فرهنگی علمی این جامعه است. وقتی جریان گالیله پیش آمد، در واقع خرافات و علم با یکدیگر درگیر شدند. در مکاتب هنری اروپا هم مشاهده می‌شود که به تدریج نگرشی علمی حاکم می‌شود و البته گاهی هم در این قضیه افراط می‌شود. بازسازی سالم فرهنگی باید با استفاده از این نوع روش‌های علمی صورت گیرد.

خطمتشی‌ها و سیاست‌های اجرایی تحول فرهنگی
 حالا باید به این موضوع بپردازیم که به طور مشخص تر و اجرایی‌تر، این تحول فرهنگی چگونه صورت می‌گیرد و برنامه‌ریزی کشور چگونه می‌تواند به انجام سریع تر این تحول کمک کند. در اینجا باید اشاره کنیم که فرهنگ به مفهوم موردنظر ما، یعنی به مفهوم مجموعه‌آرا و عقاید موردنقبول نسبی عame، در حقیقت بیان‌کننده شخصیت افراد است و شخصیت هم در سنین کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد. گفته می‌شود که در ۵ تا ۱۵ سالگی است که شخصیت ساخته می‌شود. یعنی دوران کودکی و نوجوانی دوران حساس این روند به شمار می‌رود. بدیهی است که برای برنامه‌ریزی تحول فرهنگی باید دید کودکان و نوجوانان ما در دوران شکل‌گیری شخصیتی در کجا هستند. کودکان و نوجوانان در این سنین وقت خود را عمدتاً در مدرسه یا در خانه می‌گذرانند. در این دوران آن‌ها از معلم و از پدر و مادر الگو می‌سازند. فرهنگ‌سازی برای توسعه اقتصادی نیازمند این است که در خانه و مدرسه درست عمل کنیم و در این مکان‌ها به طور جدی وارد مرحله الگوسازی فرهنگی شویم. چگونه؟ اولاً باید وارد مدرسه، یعنی نظام آموزشی کشور، شویم. گفتنی است که بحث کنونی ما بر سر جنبه پرورشی نظام آموزشی است و به جنبه آموزشی آن کاری نداریم. در مدرسه می‌توان حس برابری انسان‌ها را به کودکان یاد داد یا نداد. در مدرسه می‌توان احترام به حقوق دیگران، حس نظم‌پذیری جمعی، احترام به آزادی بیان و... را به صورت جزیی از شخصیت کودک در وجود او رشد و پرورش داد

اداره‌کننده باشد و دیگر نمی‌تواند دولت «تحکم» و زور و ظالم باشد. هرچا دلت، دولت تحکم‌کننده‌ای باشد، حتی با دادن شعار آزادی و برابری هم دولتی سنتی است و اعتقاد واقعی دولت مردان آن بر نابرابری انسان‌ها و بر رده‌بندی انسان‌ها بر مبانی غیرعلمی خواهد بود. به عبارت دیگر، اعتقاد به برابری انسان‌ها و خلقان سیاسی با یکدیگر سازگار و همخوان نیستند و متضاد یکدیگرند. لذا اعتقاد و باور به آزادی سیاسی و اعتقاد به بحث و گفتگو و حتی مجادله سیاسی و سعی در یافتن تفاهم عمومی باید جزو ارزش‌های فرهنگی جامعه باشد. دولت در جامعه‌ای که بخواهد توسعه اقتصادی پیدا کند دولتی است که باید امور را اداره بکند و حکومت حقی نیست که تا ابد به یک نفر داده شده باشد. به همین دلیل است که اگر پای انتخابات در میان باشد شخص می‌تواند امشب نخست وزیر باشد و فردا نباشد، اتفاقی هم نیفتاد و کودتایی هم به وقوع نپوند. جامعه‌ای که از دید فرهنگ به این ویژگی‌ها نائل آید، رفتارهای سیاسی خاصی پیدا می‌کند و اصل اساسی نظام سیاسی در این جوامع بر «اداره امور» و نه «تحکم» بر مردم مبتنی می‌شود.

توجه معقول به دنیا

و بالاخره ششمین ویژگی فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی این است که باید اعتقاد به فقر و ریاضت بیجا و گرامی داشتن این نوع اعتقادات از بین برود. در فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی، مردم در کنار اعتقاد به مسائل کیفی باید به دنیا هم باشند و هیچ کس نباید فقر و محرومیت و به اصطلاح «چشم پوشیدن» از دنیا را عزیز و گرامی بشمارد. در قدیم این باور فرهنگی تبلیغ می‌شده است که «ای بابا، دنیا را رهایم». کسانی که خودشان در قصر زندگی می‌کردند، به مردم چنین توصیه‌هایی می‌کردند. البته راجع به استشاهابی که بوده صحبت نمی‌کنیم و حرف در مورد اکثریت افراد اجتماع است. لذا در می‌یابیم که باورهای فرهنگی خاصی وجود دارند که تحقق توسعه اقتصادی در گرو ایجاد آن‌هاست. باید از نظر دور داشت که این باورها به صورت عناصر حاکم در فرهنگ‌های جوامع سنتی موجود نیست و بدیهی است که توسعه اقتصادی در گرو یک تحول فرهنگی عمیق است.

چه باید کرد؟

نتیجه بحث این است که توسعه اقتصادی الزاماً به هویت مستقل فرهنگی نیاز دارد. هیچ کشوری بدون داشتن هویت مستقل فرهنگی توسعه پیدا نکرده است. علت هم این است که اگر انسان‌ها را از فرهنگ تهی کنید مثل درختی می‌شوند که ریشه‌اش قطع شده باشد. این درخت نمی‌تواند روی پا بایستد و ریشه جدید هم فوراً ایجاد نمی‌شود. پس وجود هویت مستقل فرهنگی برای توسعه اقتصادی لازم است. در مورد ایران نمی‌توان گفت فرهنگ موجود به درد نمی‌خورد و باید آن را دور ریخت. از سوی دیگر، ویژگی‌هایی که برای تحقق توسعه اقتصادی لازم است در این فرهنگ دیده نمی‌شود. لذا چهار مشکلی اساسی می‌شویم. چگونه باید ضمن حفظ هویت مستقل فرهنگی،



فقط فرد تواند

تحقیق توسعه اقتصادی در گروه تدوین و به کارگیری مجموعه‌ای از راهبردهای مناسب در حوزه‌های پنجگانه فرهنگ، آموزش تخصصی، انباست سرمایه، نظام اقتصادی مناسب و حفظ ثبات نظام است

می‌کنند. با وجود زحمات دلسوزانه معلمان ما، متأسفانه به نظر می‌رسد که مدارس در جهت عکس عمل می‌کنند. همه جای دنیا می‌گویند اگر قرار است کودکان در دوران آموزش ابتدایی از علم بریده نشوند و رگه‌های شخصیتی لازم در آن‌ها پرورش داده شود، باید حداقل ۳۰ تا ۴۰ درصد هزینه‌های آموزشی هزینه غیرپرستن باشد، یعنی کودکان باید علم را با تعریف یاد بگیرند. اما حدود ۹۲ درصد هزینه مدارس ابتدایی ما هزینه پرستنی است. یعنی تعداد بسیار زیادی از کودکان ما در یک اتفاق و احتمالاً روی صندلی‌های شکسته می‌نشینند و معلمی با هزاران مشکل سر می‌رسد و آموزش‌هایی را در سطوح پایین کیفی به آن‌ها ارائه می‌دهد. معلم ما مقصو نیست؛ معلمی که نه آموزش‌های تخصصی لازم را برایش فراهم کرده‌ایم، نه حداقل حقوق لازم برای گذراندن یک زندگی عادی را در اختیارش قرار داده‌ایم و نه امکانات لازم برای آموزش صحیح در مدرسه را در دسترس او قرار داده‌ایم. تأکید می‌کنم، معلم مقصو نیست. تصریب با الگوی تخصیص منابعی است که در برنامه‌های توسعه و در بودجه‌بندی‌هاییمان انتخاب کرده‌ایم. با همین امکانات محدود هم معلمان می‌کوشند که تحصیل را برای کودکان مطلوب‌تر کنند.

امسال در یکی از استان‌ها دیدم به بچه‌های کلاس اول گفته‌اند یک روز زودتر از اول مهر به مدرسه بیایند. هم‌تی کرده بودند، یک بسته کوچک محتوی سه شکلات به عنوان هدیه می‌دادند. در عین حال مدیری می‌گفت: «من آمار ۹۰ نفر شاگرد کلاس اول را به اداره رد کردم و بعد هشت نفر به آن‌ها اضافه شد. اما برای این هشت نفر سهمیه‌ای نداده شاند که بدند و بالاخره گفتمن که یک‌جوری مسئله را خودم حل می‌کنم». معلوم است که ما امکانات را به صورت محدودی عرضه می‌کنیم. توجه داشته باشید که نمی‌گوییم امکانات محدود است، بلکه می‌گوییم امکانات را به صورت محدودی ارائه می‌کنیم.

مسئله اصلی ما محدود بودن امکانات نیست؛ مشکل ما اشتباه نگرش در «انتخاب اقتصادی» است. آیا ما این انتخاب را خواهیم کرد که مجموعه‌های بزرگ صنعتی راه بین‌دزاییم و بعد افراد مورد نیاز را برای چرخاندن آن‌ها نداشته باشیم؟ وقی‌چنین عمل می‌کنیم پرروزه بزرگی که باید دو ساله ساخته شود کار ساختمنش به پانزده سال می‌کشد و وقتی ساخته شد به جای ۹۰ درصد ظرفیت با چهار درصد ظرفیت کار می‌کند. تولید محدود آن هم دچار نوسانات می‌شود و یا کیفیت تولیدات پایین می‌اید.

چرا؟ چون وقتی لازم بود منابع اقتصادی را صرف و انسان مناسب را تربیت کیم این کار را نکردم و تصور ما بر این بود که تمدن بزرگ با این مجموعه‌های عظیم به دست می‌آید. بنابراین، تخصیص منابع ما غلط است. این ادعا که بول نداریم ادعایی پوچ و بی محتوای است. اگر منابع فعلی آموزش و پرورش ما محدود است، می‌توان و باید نحوه تخصیص منابع را عوض کرد. راه حل این کار خصوصی و «غیرانتفاعی» کردن آموزش نیست. آموزش خوب با کیفیت مطلوب در سینم مورد بحث تا آن حدگران است

یا این کار را نکرد. آیا مدارس می‌توانند این باورهای فرهنگی را به کودکان تلقین کنند؟ مطمئن باشید اگر نتوانند به این مهم دست یابند، توسعه اقتصادی جامعه ما سامان نخواهد گرفت.

کودکان خصلتاً نگرشی علمی دارند. بچه‌های دو ساله دائماً در حال پرسیدن هستند. به نظر می‌رسد که معتقدند هر حادثه‌ای علتی دارد و راه پیدا کردن علت را هم در پرسیدن از بزرگ‌ترها می‌دانند. این نگرش در فطرت بچه‌ها نهفته است. آیا مدارس ما این کنگناکاوی را می‌کشد یا آن را تشویق و ترغیب می‌کند؟ اینجاست که مدرسه‌های می‌تواند عامل توسعه یا مضر به حال توسعه باشد. مدرسه‌ای که امکانات محدودی داشته باشد، مدرسه‌ای که معلم‌شش دچار هزاران مشکل باشد، بیش از پنجه‌ها شست کودک را در کلاس همین معلم بریزند و مدارس را چندنویته کنند، ذهن طریف کودک را تحت فشارهای نامناسب فراوان می‌گذارد و آن را به ذهن علمی تبدیل نمی‌کند. این کودک از علم و کتاب گریزان می‌شود. اگر درس بخواند و نمره‌های خوب بگیرد معمولاً به علت ترسی است که از تنبیه در ذهن پای و دنیای کوچک فکری او ایجاد کرده‌ایم. این کودک معمولاً چنین بار می‌آید که وقتی تحت فشار و ترس باشد کار می‌کند و منظم است و به محض کنار رفتن فشار، کار را رها می‌کند؛ چنین آموزش دیده است که اگر توانست گلیم خودش را از آب بکشد و کاری به این که حق و حقوق دیگران چیست نداشته باشد، هیچ‌گاه به کتاب و به مطالعه و به علم و به نگرش علمی علاقه‌مند نمی‌شود، بلکه از همه این مقولات گریزان می‌گردد؛ به محض این که درسش تمام و فارغ‌التحصیل شد، از مطالعه، از تفکر علمی، از نگرش علمی «فارغ» و لذا تحصیل او صرفاً متهی به مدرک می‌شود و خلاصه این کودک-این سرمایه عظیم انسانی جامعه ما- از نظر توسعه اقتصادی «نامناسب» خواهد شد و توسعه اقتصادی با از دست دادن این منبع عظیم عقیم خواهد ماند. بدیهی است که اگر به‌واقع بدنی توسعه اقتصادی جامعه هستیم، یکی از جاهایی که باید قویاً و سیعیاً مورد توجه باشد، مدارس ابتدایی و راهنمایی هستند. در اینجا هاست که باید پول خرج کرد، باید منابع را تخصیص داد، نیروی انسانی دلسوز را در مدارس به کار گمارد، به زندگی و به تعلم و تربیت معلمان رسیدگی کرد و مدارس را به محل‌هایی تبدیل کرد که کودکان با ذوق و شوق به آنها سرازیر شوند، باید دانشمندترین دانشمندان کشور را به کار تدوین کتابهای دوره‌های ابتدایی گماشته و باید وسایل کمک آموزشی فراوان برای مدارس فراهم آورد.

آیا مدارس ابتدایی و راهنمایی خود را به‌واقع با این دید و نگرش مورد توجه قرار می‌دهیم؟ در اینجا منظور خوب آموختن، خوب خواندن و خوب نوشتن در مدارس نیست؛ بلکه مواد این است که آیا خصایل مورد نیاز برای تشكیل درست شخصیت را در مدارس تقویت می‌کنیم؟ آیا بچه‌های ما در کلاس پنجم نگرش علمی بیشتری دارند یا در کلاس اول نگرش علمی بهتری داشتند؟ فرضیه فعلی من، متأسفانه، این است که مدارس ما در جهت عکس عمل

فرهنگ فردی

برخوردار است، دومین راهکار ویژه توسعه اقتصادی تلاش و کوشش در تأمین نیازهای اساسی مردم و زدودن فقر معیشتی در خانواده‌ها باشد. بدین دلیل کسانی که به اعتقاد آن‌ها می‌توان جامعه را با توزیع نامتعادل درآمد در زمانی نهضندان طولانی از دید اقتصادی به شکوفایی و به راه سلامت کشاند، بهشت در اشتباه‌اند. اتخاذ الگوی نامتعادل توزیع درآمد برای حصول شکوفایی اقتصادی فقط در شرایطی موفق خواهد بود که از یک طرف، جامعه پذیرای «نخه‌گرایی» و از طرف دیگر، پذیرای تحمل فشار شدید اقتصادی و فرق توده‌های وسیع مردم برای زمان‌های نسبتاً طولانی باشد.

و بالاخره سومین راهکار اساسی ایجاد تحول فرهنگی مناسب برای توسعه اقتصادی در «الگوسازی‌های فرهنگی» جامعه نهفته است. براساس این راهکار با فراهم آوردن مثالهای واقعی باید به جامعه نشان داد که آنچه موردنیاز و مورد احترام است شخصیت‌ها و رفتار ممتاز فرهنگی است. برای این کار باید از یک طرف، شرایطی را فراهم آورد که هنرمندان جامعه یکی از محورهای اساسی فعالیت خود را بر این زمینه‌ها استوار سازند. از طرف دیگر، باید به صورت منسجم و منظم با طرح شخصیت‌های فرهنگی و رفتار فرهنگی نمونه و با نشان دادن احترام عملی به این شخصیت‌ها و رفتارها، الگوی مناسب را برای مردم فراهم ساخت. این گفتار را با جمع‌بندی مطالب به صورت زیر به پایان می‌رسانیم:

۱. توسعه اقتصادی مشکل همه ماست. بدون تحقق توسعه اقتصادی حل و فصل مشکلات جاری و روزمره کشور، مشکلاتی از قبیل بیکاری، سردرگمی، احسان نگرانی نسبت به آینده، و استگی به خارج... مقدور نیست.
۲. تحقق توسعه اقتصادی در گروه تدوین و به کارگیری مجموعه‌ای از راهبردهای مناسب در حوزه‌های پنچگانه فرهنگ، آموزش تخصصی، ابناش سرمایه، نظام اقتصادی مناسب و حفظ ثبات نظام است.

۳. در زمینه تحول فرهنگی مناسب حداقل باید سه راهبرد اصلی را در این زمینه با جدیت بی‌گیری و منابع لازم را برای تحقق حرکت در این مسیرها بهویژه در مدارس تخصص منابع کافی به جنبه‌های پرورشی بهویژه در مدارس ابتدایی و راهنمایی؛ ب. تأمین نیازهای اساسی زندگی و حیات اکثریت جامعه؛ ج. الگوسازی فرهنگی مناسب.
۴. همگان بهویژه آنان که از موهبت مادی و فرهنگی بهتر و موقعیت سیاسی بالاتری برخوردارند باید پذیرای مسئولیت برای آماده‌سازی زمینه‌های این تحول فرهنگی باشند. در صورت پذیرش این مسئولیت است که می‌توان در انتظار آینده‌پر ارزش‌تری برای خود و فرزندان این آب و خاک بود.

که حتی اگر بخش خصوصی بتواند این آموزش را ارائه دهد، پرداخت هزینه‌های آن از عهده اکثریت قریب به اتفاق مردم ما خارج است. در عین حال، توسعه اقتصادی متکی بر مشارکت مردم که خواست جامعه‌ما و قانون اساسی ماست با این نوع تخصیص منابع تحقق نمی‌یابد. تأکید می‌کنم که باید به دوران کودکی مردم توجهی بیش از آن که تا حال داشته‌ایم مبذول داریم، چراکه فرهنگ در این سنین شکل می‌گیرد. در عین حال، این نکته اساسی را هم باید به خاطر داشت که اصلاح مدارس به این معنی نیست که باید صبر کنیم تا کودکانمان بزرگ شوند و نتیجه کار را بینیم، بلکه از طریق اصلاح مدارس، به نحو بسیار مؤثری می‌توان به اصلاح ویژگی‌های فرهنگی خانواده‌ها نیز پرداخت. هر تغییر و بهبودی در مدارس از طریق میلیون‌ها دانش‌آموز سریعاً به نحو مؤثری وارد میلیون‌ها خانواده کشور می‌شود.

پس یکی از راهکارهای ویژه برای توسعه اقتصادی این است که به سراغ مدارس

برویم. تخصیص منابع در این زمینه را تغییر

دهیم و مدارس را به سوی پرورش صحیح انسان‌ها با ویژگی‌های لازم برای توسعه اقتصادی سوق دهیم. حتی اگر لازم باشد برای مدتی از پروژه‌های بزرگ چشم پیشیم، زیرا نتیجه کار این‌گونه پروژه‌ها را همین الان هم می‌توان مشاهده کرد. پروژه‌های بزرگ به جای این که دو ساله ساخته

شوند، عملاً به بیش از ۱۰ تا ۱۵ سال وقت

نیازمند می‌شوند. این همه کارخانه‌های مدرن داریم، ولی هر روز با مشکلات تازه‌ای در امر تولید مواجه هستیم. وقتی مشکلات را می‌بینیم، به دنبال تعویض مدیر، تغییر نمودار سازمانی کارخانه و... می‌رویم و دویاره همین مشکلات تولید تکرار می‌شوند. امروز به دنبال حصول ارز بیشتر می‌رویم و وقتی موفق می‌شویم، خوشحالیم که مسئله کمبود تولید را حل کرده‌ایم. فردا دویاره با کاهش ارز مواجه می‌شویم و مشکلات تولید دویاره بر سر راه ما سبز می‌شوند. این روش‌ها مسئله توسعه اقتصادی مملکت را سر و سامان نمی‌دهد، برای توسعه اقتصادی اولین کار از دید فرهنگی این است که کار اصلی و اساسی را در مدارس و از نظر پرورش فرهنگی شروع کنیم.

توجه به خانواده

گفتم که کودکان در سنین تشکیل شخصیت بخش قابل توجهی از وقت خود را در خانه و نزد خانواده می‌گذرانند. بدیهی است که برای پرورش شخصیت مناسب توسعه، دومین راهکار اساسی توجه ویژه به خانواده‌های است. در این زمینه بهویژه باید توجه داشت که خانواده فقیر، قدرت و توان، حوصله و دقت و علم و بینش لازم برای پرورش شخصیتی کودکان را ندارد. لذا بدیهی می‌نماید که در مورد کشوری مانند ایران که از موهبت عظیم نفت

یکی از راهکارهای ویژه برای توسعه اقتصادی این است که به سراغ مدارس برویم. تخصیص منابع در این زمینه را تغییر دهیم و مدارس را به سوی پرورش صحیح انسان‌ها با ویژگی‌های لازم برای توسعه اقتصادی سوق دهیم. مشاهده کرد. پروژه‌های بزرگ به جای این که دو ساله ساخته شوند، عملاً به بیش از ۱۰ تا ۱۵ سال وقت نیازمند می‌شوند. این همه کارخانه‌های مدرن داریم، ولی هر روز با مشکلات تازه‌ای در امر تولید مواجه هستیم. وقتی مشکلات را می‌بینیم، به دنبال تعویض مدیر، تغییر نمودار سازمانی کارخانه و... می‌رویم و دویاره همین مشکلات تولید تکرار می‌شوند. امروز به دنبال حصول ارز بیشتر می‌رویم و وقتی موفق می‌شویم، خوشحالیم که مسئله کمبود تولید را حل کرده‌ایم. فردا دویاره با کاهش ارز مواجه می‌شویم و مشکلات تولید دویاره بر سر راه ما سبز می‌شوند. این روش‌ها مسئله توسعه اقتصادی اولین کار از دید فرهنگی این است که کار اصلی و اساسی را در مدارس و از نظر پرورش فرهنگی شروع کنیم.